



۲۰۲۱/۱۲/۱۹



دوکتور محمد ظاهر عزیز

(دوستان محترم، داستان گلنار که به مرحومه عزیزه عزیز، خانم من اهداء گردیده نام کتابی است که نوشتن آن در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی تکمیل شد و در همان سال در کابل به چاپ رسید. منظور اصلی نوشتن داستان گلنار دفاع از حقوق دختران و زنان افغانستان، همه حقوق زنان و دختران (حق کسب تعلیم و تحصیل، حق کار و حقوق اجتماعی و سیاسی، برابر بر حقوق مردان) افغان است. من داستان گلنار را به دو منظور در صفحه وزین آریانا افغانستان آنلاین در چند قسمت به نشر می سپارم. یکی، و در حالت فعلی، عدم شناسایی حقوق کامل دختران و زنان افغان در کشور ما. دوم، خواهش اینجانب از دوستان و نویسندگان صاحب دانش بر اظهار نظر و پیشنهادات شان بر متن داستان گلنار. من در نظر دارم که بعد از تجدید نظر، داستان گلنار را بار دوم به نشر بسپارم. باید عرض کنم که بنده داستان نویس نیستم، لذا خواهشمند است دوستان محترم این نقیصه نویسنده را با لطفی که دارند، در نظر داشته باشند)

## گلنار

### (قسمت اول)

## (مقدمه و ماجرای پری یان کوه قاف)

**مقدمه:** اگر واقعیت های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در کشور نهایت کم رشد خود با چشم باز بنگریم، می فهمیم که در کشور ما زن مانند مرد افغان یک واقعیت فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. با این حال در جامعه ما و حتی در مقام دولتی، مخصوصاً در حال حاضر، اساساً نقش زن را نادیده می گیرند. به بیش از پنجا فیصد نفوس افغانستان مقامی را که زنها باید داشته باشند، کمترین توجه نمی نمایند و در تغییر حالت اجتماعی و نقش بس بزرگی را که زنها می توانند در بهبود حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشته باشند، نادیده می گیرند. در این داستان کوشش به عمل آمده است که بعضی از واقعیت ها را که اسباب کمبودی های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متوجه زنها افغانستان گردیده روشن سازد. در نوشتن داستان گلنار چند موضوع نویسنده را تحریک و تشویق نموده اند که با تأسف دو پدیده آن در روش اجتماعی و طرز دید مردان نسبت به زنان و دختران در وطن ما رایج و معمول اند.

اول، اخبار دلخراش به فروش رساندن دختران خورد سال در گذشته و در حال حاضر در قریه ها، شهر های بزرگ و در پایتخت افغانستان بنابر تنگ دستی، فقر، گرسنگی و مریضی که از مدتها دست به گریبان مردم فقیر وطن ما گردیده اند.

دوم، حالت زار میلیونها زن در افغانستان و دیگر کشور های اسلامی که از طرف صاحبان قدرت بدون در نظر داشت مفاهیم اصلی ارزشهای اسلامی و درک حقوق اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی زنها در عمل اجرا قرار داده اند. به وضاحت تمام ملاحظه میگردد که حقوق زنان و دختران از طرف مردان صاحب قدرت پایمال می شوند و حتی امید کمی در آینده های نزدیک برای بهبود حالت و کسب حقوق شان موجود نیست.

سوم، الهام از گفته ها و نوشته های بزرگان فرهنگ، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین المللی که حقوق زن و مرد را مساوی حکم می نمایند.

چهارم، انقلاب اجتماعی و سیاسی که در موقع نوشتن این داستان در بعضی از کشور های اسلامی ( تونس و مصر) با اشتراک هزار ها زن با غیرت برای تحقق حقوق حقه شان صورت گرفت.

میدانیم که بنابر کمی سواد و عدم دانش، عدم پذیرش ارزشهای اسلامی و قوانین بین المللی از طرف دستگا های حاکمه و مردان بی تعلیم و کم فرهنگ در وطن ما و بسیاری کشور ها، زنها را انسان هایی میدانند که خدا ناخواسته، شخصیت انسانی، نجابت اجتماعی و توانایی عقلی نسبت به مردها کمتر داشته باشند. ضمناً بنابر کمبود سواد و فرهنگ اجتماعی پیشرفته و نبود نظام سیاسی و حقوقی که بر مبنای دیموکراسی و ضرورت های اجتماعی استوار باشند و از حقوق مردم یعنی حقوق مرد و زن مساویانه دفاع نمایند، بر زنان ناروایی های زیادی صورت می گیرند. در کشور ما و اجتماعات بیسواد دیگر کشور های اسلامی بر حقوق خانوادگی، اجتماعی و حقوق کسب تعلیم و تحصیل دختران و زنان چشم پوشی میگردد. اکثر قوانین مطروحه در این کشور ها محض به روی کاغذ و طاقچه و الماری های قفل شده، کهنه و فرسوده می شوند.

با وجود توصیه ها و احکام دینی در مفاد حقوق زن، با وجود امضاء در پای اعلامیه جهانی حقوق بشر که متضمن حقوق همه انسانها بدون در نظر داشت جنس ( زن و مرد) استند و با وجود تجلیل از روز جهانی زن به شکل سمبولیک، با تأسف ملاحظه میگردد که در اکثر کشور ها خصوصاً در جوامع عقب مانده که سوبه تعلیمی کم رشد دارند و آموختن را هنوز آیینیه اصلی فرهنگ نمی شناسند، ستم و ناروایی های غیر انسانی را در حق زن روا میدارند. مرد ها خود را شایسته تصمیم گیری، حکومت داری، طرح ریزی امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و زن را مستحق سکوت و قبول حکم مرد میدانند. در دهات و قریه ها و حتی در شهر های بزرگ، زنها در قید قوانین فرهنگی سختگیر که اکثراً ساخت دست و فکر مردان اند، زندگی می نمایند. دختران و زنان بنابر عدم دسترسی به تعلیم و تربیت و اطلاعات عامه و آزاد، با هرچه است می سازند و می سوزند.

به جز از چند کشور اسلامی، برای همه دختر هایی که سن مکتب رفتن را دارند و برای زن هایی که بیسواد هستند، وسایل کسب تعلیم و کسب سواد و دانش میسر نیست. در کشور ما و در حالت فعلی این نقصیه بیشتر و دردناکتر از گذشته های نه چندان دور است. در بعضی کشور ها و در وطن ما تعداد بیسوادان زن بیشتر از هفتاد فیصد مجموع نفوس آنکشور ها تخمین شده است.

دوستان محترم در داستان گلنار مطالعه می نمایند که تا چه اندازه رواجهای نامعقول اجتماعی که ارزشهای دینی و فرهنگی ندارند، حیات و خوشی جوانان را در خطر می اندازند و بر مجموع حالات اجتماعی تأثیر منفی وارد می نمایند.

**قریه عشق آباد:** قریه عشق آباد یکی از قشنگ ترین قریه های کشور گلستان است. قریه عشق آباد در دامنه کوه قفقاز و در دره زیبا و خوش آب و هوای کشوری به نام گلستان موقعیت دارد. عشق آباد هر بیننده را محور زیبایی ستاره های روشن آن دیار می سازد که در شبها با هر بیننده چشمک زنان، راز و نیاز می نمایند. تو گویی ستاره گان عاشق دختران زیبای عشق آباد باشند. هوای عشق آباد همیشه تازه، پاک و در بهار و تابستان معطر است چونکه با گلهای بهاری و تابستانی کوه های بلند و انواع گلهای سبزیجات طبیعی که در لب جو های پر از آب رویده اند، خوشبو و عطر آلود می شود. آب عشق آباد که یا از کاریز های زیر زمینی و یا از برف پاک کوه های اطراف قریه سرا زیر میشود، همیشه تازه، پاک و خوش مزه است. همین آب و پاکی هوای عشق آباد است که در رگها و قلبهای دختران عشق آباد جا گرفته و در قلوب آنها احساسات عشق و خوبی دایم زاده است. به راستی که زیبایی طبیعی، عطر و تازه گی دایم این دیار قشنگ است که بر دختران و زنان این دیار تأثیر نموده و آنها را زیباتر از زیبایی عشق آباد بار آورده است. مردمان قریه های دور تر به زنان عشق آباد نام قشنگی "پری یان کوه قاف" نام داده اند.

مردم عشق آباد که اکثراً پیشه دهقانی و زمین داری دارند، دارای فرهنگ محلی صاحبقدر هستند و روش زندگانی اجتماعی با فضیلت دارند. با آنکه مجموع مردان و زنان مهربان هستند و آرزو دارند حالت اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آنها تغییر کند تا اندکی مرفه تر زندگی نمایند، اما در این نوع زندگی اجتماعی، به صورت مجموع مردان بر زنان نفوذ زیاد دارند و برای زنان کمتر حق در امور زندگی روزانه حیات و یا تصمیم گیری امور خانوادگی داده می شود. تعداد زیاد مردان خود را تصمیم گیر همه امور و حیات خانواده میدانند. روش مردان با زنان نه بر اساس حسن احترام به زن و یا احکام اصلی دینی به صفت دو موجود دارای حقوق مساوی تثبیت میگردد، بلکه بنا بر ضرورت های مرد، ارضای خواست های جنسی و یا ضرورت های روز مره در خانواده، تعیین شده و با احکام مرد تطبیق میگردند. این نوع روش در مقابل زنان را، باید

روش کهنه و یا پس رفته نامید زیرا در بعضی موارد و با ارتباط اعمال بعضی مردان، غیر انسانی است که مشکلات عمیق، غلط فهمی ها، درد ها و مریضی های روحی زیاد برای اجتماع آن دیار قشنگ خاصاً برای زنان بار آورده است.

بعد از طی سالهای زیاد، آخر الامر، زنان قریه عشق آباد تصمیم گرفته اند که علیه اعمال نادرست تعدادی از مردان، روشهای فرهنگی معمول که سالها ادامه داشته و زنان را در قید فرهنگی و زجر دائم قرار داده، به تظاهرات و اعتراضات صلح آمیز، دست بزنند. زنان در نظر دارند که به سرپرستی دایه ای بزرگ و معروف، خانم نیک سیرت و مهربان به نام ( خانم شاه) برنامه در جهت تأمین نه همه حقوق شان بلکه بعضی از حقوق زنان، طرح نموده، به راه اندازند.

خانم شاه، خانم با سواد، سالخورده، آرام و هوشیاری است که در یک خانواده با فرهنگ و با سواد بزرگ شده است. پدر او شخص پر نفوذ، مرد عاقل و مهربان بود که خوبی و آرامش قریه را همیشه مطالبه میکرد و در این زمینه به صورت دائم با مردم در تماس بود. علاوه، او مرد فاضل و طرفدار تعلیم و تحصیل دخترها و زنها بود. خانم شاه از پدرش درس آموخته بود و حتماً با کوشش پدر، او را زن فهمیده، آزاد منش و طرفدار حقوق حقۀ زنها بار آورده است. خانم شاه همیشه به طرفداری زنها با مردان قریه در مذاکره و بحث می نشیند و از مردان خواهش می نماید که بر زنان و دختران شان ظلم و جبر ننمایند. اجازه دهند که دختران شان به مکتب و مدرسه بروند چونکه یاد گرفتن درس و کسب تعلیم حکم خداوند(ج) است. اما توصیه های این خانم مهربان و هوشیار، تا حال تاثیر چندانی بر روش بعضی مردان قریه، نکرده است.

در همین قریه، شخصی به نام "ملانظر" که از یک چشم کور و از یک پا لنگ و ثروتمند است، زندگی میکند. ملانظر، که بی سواد است و با اکثر خانواده ها اخلاق و روش بدی دارد، مانند تعدادی از مردان آن قریه بر حقوق زنان چندان اعتقاد و علاقه ندارد. او که مرد پولدار و پول دوست و رفیق نزدیک ملک قریه است. ملک قریه هم مرد فاسد و رشوه خوار است.

ملانظر، در ظلم بر دیگران و فساد، همکار و همفکر ملک قریه است و هر دو در جمع آوری پول از دیگران، و رشوت ستانی و رشوت دادن به حاکم محل همکار و همراز هستند. حاکم محل به نوبۀ خود قسمتی از پول رشوت را به کسان بالا رتبه میرساند. همه میدانند که در این کشور، دستگاه دولت فاسد است.

**زنها تصمیم میگیرند:** روزی تعدادی از خانم های قریه در منزل ملانظر، زمانی که ملانظر با شاگردش که داماد او هم است، به شهر رفته بودند، جمع شدند تا با مشورت خانم شاه، برنامه ای را در جهت کسب اندکی از حقوق زنان و کاستن درد، شکنجه و عذاب که دایماً بر آنها حکم گردیده و متوجه زنها است، برنامه ریزی نمایند تا باشد اگر اندکی از ظلم مردان رها گردیده، آرام شوند. این محفل، پت و پنهان از مردان، تنظیم شده بود و اگر مردان خبر می شدند، بلای عظیمی بر سر زنان می آوردند.

محفلی که در منزل ملانظر درست شده بود، قبلاً در یک محفل عروسی که تعدادی از زهای قریه اشتراک نموده بودند، طرح شده بود. زنها وقتی یکجا میشدند، از مشکلات خانواده خود با همدیگر قصه میکردند و اکثراً صحبت آنها بر مسایل خانوادگی، مشکلات زنها با شوهران و یا ظلم و جبری که بر آنها صورت میگرفت، قصه ها می نمودند.

در منزل ملانظر، زنها ضمن بحث و مذاکره، پیشنهادات و برنامه های متعددی را مورد بحث و مذاکره قرار دادند، گفتند که به بهانه مریضی برای مردان غذا درست ننمایند، لباس مردان را تمیز ننمایند و غیره. یکی از خانم ها پیشنهاد کرد که تا چند هفته با مردان همخواب نشوند و یا اینکه در مقابل مسجد قریه به مظاهره علنی علیه مردان برخیزند. در طی مباحث، خانم شاه، همواره به زنها توصیه می نمود که صبر و حوصله داشته باشند. شاید روزی مردان، اخلاق و رویۀ شانرا نسبت به زنها تغییر دهند. اما اکثر زنها معتقد بودند که بعضی از مردان این قریه انسان های بی رحم، بی دانش و خود خواه هستند. آنها کسانی هستند که روش بد شان در مقابل زنها سالها ادامه دارد و حتماً در آینده چنین خواهد بود. هنوز گپ و سخن شان به خوبی شروع نشده بود که خانم ملا نظر "منیره" که خانم نهایت هوشیار، باسواد و مهمان نواز است، با صدای بلند گفت :

دوستان عزیز، چای و کلهچه آماده است. شما قبل از آنکه دیگه گپ ها را بزیند، باید چای، شربینی و کلهچه که پخت دست دختران مقبول من است، نوش جان نمائید.

منیره، دختر کلان خود را که "سحر" نام دارد، صدا زد و سوال کرد که آیا چای، شیر، قیماق و کلهچه های مزه دار که تو و خواهرت تهیه کرده اید، تیار است؟

دخترش جواب داد، مادر جان هنوز تیار نیست. انشا الله تا چند دقیقه آماده میشود.

منیره که خانم با ادب و خوش صحبت است، از این فرصت استفاده کرد و ضمناً برای مصروف نگهداشتن خانم ها، مشکلات خانواده خود را چنین قصه نمود:

همه شما اطلاع دارید که دختر بزرگ ما سحر جان که فعلاً خانم "اسلم"، شاگرد شوهرم است و با شوهرم در تجارت شریک است، آن پسر را دوست نداشت اما شوهرم بدون مشورت با من و بدون آرزوی دختر قشنگم، او را به شاگرد خود که پولدار و صاحب دکانهای زیاد است، در عوض پول فراوان فروخت. در ادامه سخن به خانم ها اطلاع داد که دختر کوچک او "گلنار" که هفده سال عمر دارد، پسر خوب همسایه ما را که (یوسف) نام دارد و جوان صاحب تعلیم و دارای اخلاق نیک است، بسیار دوست دارد. یوسف پسر بزرگ (میرزا زلمی) قصاب است. شما همه میرزا زلمی خان را که شخص راستکار و باسواد است، خوب می شناسید.

باید بگویم که هم پسر و هم دختر عاشق یک دیگر هستند. منیره رویش رابطرف (خوبرو)، خانم میرزا زلمی نمود و به گفته های خود ادامه داد که او به خانم "خوبرو"، وعده داده است که دخترش را به پسرش، یوسف به زنی بدهد. او علاوه کرد باید بگویم که من و خوبرو جان، روزی در خانه ما شربینی خوردیم و دعا کردیم که خداوند (ج) هر دو جوان ما را خوشبخت و با سعادت سازد. با آنکه این گفته مرا بعضی ها قبول ندارند، اما من شرم ندارم که دخترم، گلنار با پسر خوبرو جان، دوست باشد مشروط بر این که هر دوی شان به خوشی و با خواهش خود شان زن و شوهر شوند و زندگی خود را با کمک خانواده های خود، تنظیم و ترتیب نمایند و صاحب فرزندان خوب و نازنین شوند.

زنان قریه همه با یک صدا گفتند که ما از دوستی و آرزومندی هر دو جوان پشتیبانی می نمائیم. دعا می کنیم که هر دو جوان به آرزو های شان برسند.

منیره با زبان فصیح و واضح و با حرمت به همه خانم ها حرف میزد. او خانم باسواد و با تعلیم است. علاوه از تعلیمات ابتدائی، او در نزد حکیم دانا، مرد دانشمند قریه، درس خوانده است و اکثر اشعار شاعران بزرگ را از یاد دارد. ملانظر دختر های خود را به مکتب و مدرسه نفرستاد، اما مادر شان در تعلیم دختر های خود زحمت زیاد کشیده و در نتیجه هر دو دختر او (سحر و گلنار) با سواد شده اند.

وقتی منیره در مورد دوستی گلنار با یوسف صحبت میکرد، یکی از خانم ها (مهتاب جان) سوال نمود.

آیا شوهر شما، خبر دارد که دخترک مقبول و خوشروی شما، گلنار جان، با یوسف همسایه شما دوست بوده، عاشق او است؟

منیره جواب داد، نه خیر و اگر شوهرم خبر شود خوب نمیدانم که چه بلایی بر سر ما میآورد؟ چونکه روزی میگفت که گلنار جان را به پسر ملک قریه به نام "پهلوان" که مرد چاق و مانند شوهرم، از یک پانگ است اما پدرش پولدار و مرد خوبی نیست، به زنی میدهد. هدف اصلی شوهرم از این معامله گرفتن پول زیاد از ملک قریه است. در این وقت خانم شاه خواهش کرد حرفی بزند:

من شعری بیاد داشتم از شاعر معروف افغانستان، مرحوم ضیا قاریزاده که یک بیت آن بیادم است. قاریزاده در تفسیح دختر فروشی میفرماید:

"این دخترک انسانست، نی مال و نی حیوانست"

حیف است که بفروشد، چون پنبه و پندانه"

مادر گلنار به سخنان خود چنین ادامه داد:

دخترم از ترس پدرش، هر روز غصه مینماید و گاه گاهی چشم های قشنگ او را پر از آب و زلفهای سیاه و عطرآلود دخترم را پریشان می بینم. می ترسم او مریض شود و مرا غم آلود سازد، دخترم خیلی جوان است، دلم خیلی به حال او می سوزد. در این زمان خانم شاه بیٹی از "شبستری"، یکی از شعرای ایران را به خانم ها با صدای بلند خواند:

"گهی چون چشم مخمورش خرابست

گهی چون زلف او در اضطرابست"

منیره، به حرفهای خود چنین ادامه داد:

می ترسم شوهرم بر او و بر من ظلم نماید و دخترم را به زور به پسر نا اهل ملک قریه که مانند پدرش بد نام است، به زنی بدهد. اگر شوهرم دخترک ما را به زور به پسر ملک قریه به شوهر بدهد، حتماً دخترم مریض میشود. شاید خیر باشید که پسر ملک قریه چند سال قبل با یک دختر جوان عروسی کرد. مردم می گویند که آن دخترک محض بعد از یک سال از جهان رخت بست و آوازه است که پسر ملک او بیچاره دخترک را هنگام لت و کوب کشت. زمانی که پدر دخترک خبر شد و میخواست به حکومت مراجعه کند، ملک به او گفت که قاضی و حاکم همه با من دوست هستند چونکه من همیشه جیب آنها را پر میکنم و همچنان پدر دخترک را تهدید به مرگ کرد. ملک قریه اندکی پول به پدر دختر داد و او را از منزل خود بیرون کرد.

زنان قریه از بسکه دلهای شان به حال دخترک و مادرش خون شده بود، مشترکاً صدای خود را بلند کردند و متفقاً گفتند که اگر دخترک شما همین حالا به منزل میرزا زلمی برود، باکی ندارد و ما او را ملامت نمی سازیم چونکه گلنار جان، عاشق پسر خوش اخلاق خوبروجان، است و باید عاشق و معشوقه با هم یکجا شوند. خوبرو، مادر یوسف که از دلسوزی خانم های قریه نهایت خوشحال بود با اجازه گفت:

براستی که پسر، یوسف جان، دلباخته و دلدادۀ گلنار جان قشنگ است.

همه خانمها یکجا دعا کردند که خداوند همه پسر ها و دختر های جوان را که عاشق یکدیگر هستند باهم برساند. خانم ها یادی از داستانهای لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا و صدها عاشق و معشوقه دیگر، مینمودند.

"عاشقان کشتگان معشوقند — بر نیاید ز کشتگان آواز"

زنها همه در گفتگو بودند و در بارۀ عاشق و معشوقه حرف میزدند و تصدیق میکردند که جوانها حق دارند عاشق همدیگر شوند و به دوستی و عشق و محبت باهم زن و شوهر شوند که گلنار جان پری چهره، با پطنوس چای، شیر، مسکه و قیماق وارد سالون منزل شد و با ناز و نزاکت و محبت که خاصه و جزء عادت گلنار، است، به همه زنها سلام و احترام تقدیم نمود. گلنار گفت:

من به شما سلام و حرمت تقدیم می نمایم. مادرم همیشه از دوستی و لطف شما به خوبی و نیکی یاد آوری می نماید. من خوشحالم که امروز در خدمت شما خاله های مهربان خود هستم. خواهرم، سحر جان و من چای، شیرینی، کلچه و قیماق خانگی تهیه نموده ایم، خدا کند بپذیرید و خوش تان بیاید. خانم هایی که گلنار، را ندیده بودند از زیبایی و خوشروئی، اخلاق نیک او و طرز گفتارش مو شده بودند و همه شان چشم های خود را به چشم های زیبا و روی ماه نمای گلنار، دوختند و با یکصدا گفتند که چه دختر قشنگ و مقبولی است؟ خداوند او را نگهدارد. پسر خوبروجان، حق دارد عاشق این دختر زیبا و پر لطف باشد. خانم شاه که زن باسواد و مهربانی است، فوراً شعر سعدی را بیاد آورده و با صدای بلند گلنار، را خطاب نموده گفت:

"خود که باشد که تو را ببیند و عاشق نشود

مگرش هیچ نباشد که خریدار تو نیست."

بعد، خانم شاه، به خواندن بیت های قشنگ خسروی، سعدی و فردوسی، چنین ادامه داد:

"آراسته گشته است به تو چهره خوبی

چون چهره دوشیزه به گلرنگ و به گلنار".  
"بستان عارضش که تماشاگه دلست  
پرنرگس و بنفشه و گلنار بنگرید".  
"به گلنار ماند همی چهرتو

ز شادی بخندد دل از مهرتو".  
یکی از خانم ها صدا زد که ببینید گلنار، خال زیرلب که در زیبایی گلنار، می افزاید، هم دارد. "خانم شاه" بار دیگر با صدای بلند این بیت را خواند:  
"ندانم خال او عکس دل ماست

و یا دل عکس روی خال زیباست"  
زنهای قریه در حالیکه از ابیات شعرای بزرگ تمجید مینمودند، دلهای شان به حال منیره و دختر او می سوخت. دعا می کردند که انشاءالله، خداوند(ج) دعای ما را قبول کرده و روزی شود که ظلم و سخت گیریهای مردان بر زنان کم شود و عاشقان را با هم برساند. ضمناً دعا میکردند که زنها روزی به آرزوی خود شان، برسند و امید است از عذاب، رنج ها و درد های شان اندکی کمتر شود.

بعد از اندک صحبت و شعر خوانی که همه در تعریف زیبایی گلنار بود، خانمها به خانه که چای درست شده بود رفتند و دور دسترخوان که با خوبی و فرهنگ دهاتی ترتیب داده شده بود، روی دوشک ها نشستند. خانم ها متوجه شدند که برای هر نفر یک بشقاب جداگانه روی دسترخوان گذاشته شده بود. در پهلوی بشقابها دستمال سفید که هر یک از تکه سفید هندی که خامکدوزی و دستدوزی شده بود نیز، گذاشته شده بود. خانم ها که از ترتیب و تنظیم دسترخوان به حیرت رفته بودند، به خوردن شیرچای قیماق دار که با کلچه های مزه دار، از طرف سحر و گلنار با نزاکت به آنها تعارف میشد، مصروف خوردن بودند و درضمن با هم گپ میزدند که در آینده نزدیک در کجا، یکجا شوند؟  
بعد از صرف چای و قیماق و کلچه و صحبت زیاد که در ضمن چای خوردن ادامه داشت، زمانی که خانم شاه دستهای خود را به طرف آسمان بلند می نمود و از خداوند(ج) درخواست میکرد که به خانم ها رحم نماید تا عذاب و حالاتی را که خانم ها مبتلا و درگیر هستند کمتر و آسانتر سازد، احوال دادند که ملا نظر با دامادش از شهر باز گشته و به زودی وارد منزل خواهند شد. خانم ها تصمیم گرفتند که منزل ملا نظر را به زودی ترک گویند و در آینده نزدیک دور هم جمع شوند و در زمینه های حیات روزانه، حالات اجتماعی و روابط شان با مردان بحث و تبادل نظر جدی و دوامدار نمایند.



برای مطالب دیگر دوکتور محمد ظاهر عزیز روی عکس کلیک کنید